

۱۴
هوازی باش
و سلامتت را بیمه کن



۱۵
به مناسبت نمایش فیلم «بالا را نگاه نکن» و استقبالی که از آن شده است به مهم‌ترین خطرات تهدید حیات پرداخته‌ایم
مصائب برخورد



۱۶
اردکان
زیر ذره‌بین













پیکر پاک خلبان شهید بیرجند بیک محمدی دوشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۹۹ در پایگاه سوم شکاری شهید نوژه همدان تشییع شد/عکس: ایرنا، مهر، تسنیم

به مناسبت روز نیروی هوایی با همسر خلبان شهید، بیرجند بیک‌محمدی همکلام شدیم که ۳۲ سال را در بی‌خبری از همسر شهیدش گذرانده است

پرواز بی چون و چرا



نرگس خانعلی‌زاده
جامعه

قرار بود ماموریتی دو روزه به امیدیه باشد؛ قرار بود برود و برگردد اما دریاچه ماهی، باتلاق، موشک و سقوط و شهادت، دو روز را به ۳۲ سال تبدیل کرد؛ ۳۲ سالی که تمام روز و شب‌هایش برای خانواده‌اش به‌چشم‌انتظاری گذشت اما به ۳۳ سال نرسید. آنقدر که روز تولد حضرت علی(ع) در اسفند ۹۹ و خبر پیدا شدن دم هواپیما، چتر و پیکر شهید بیک‌محمدی در عمق ۴ متری زمین، کافی بود تا فرزندان شهید، روز پدر متفاوتی را تجربه کنند. ۱۹ بهمن و روز نیروی هوایی، بهانه‌ای شد تا با همسر شهید بیرجند بیک‌محمدی همکلام شویم و از تجربه زندگی با یک خلبان بپرسیم؛ تجربه‌ای که خانم زاهدی معتقد است شیرین‌ترین تجربه همه عمرش محسوب می‌شود.

زندگی خلبان‌های دوران جنگ شاید با کمی تفاوت در جزئیات شباهت بسیار زیادی به همدیگر دارد؛ آنها نقل‌مکان‌های زیادی را تجربه کرده‌اند، دوری‌های چند روزه و چند ماهه‌ای را گذرانده‌اند و در این میان، سایه خطر پرواز همیشه بر سرشان بوده اما انگار اصلی‌ترین وجه شباهت آن شیرینی زندگی مشترکی بوده که حتی این سختی‌ها هم آن را تلخ نکرده است. این را وقتی فهمیدیم که روایت همسر شهید بیرجند بیک‌محمدی را در کنار روایت زندگی شهید بابایی که یکی از بهترین دوست‌های او بوده است، گذاشتیم. همه‌چیز شبیه هم بود: «ما ۱۴ سال با هم زندگی کردیم.» ۱۴ سالی که با وجود همه سختی‌ها و نبودن‌ها اما چیزی جز شیرینی برایش باقی نگذاشته است؛ این را اشرف زاهدی، همسر شهید بیرجند بیک‌محمدی می‌گوید که ۳۲ سال را در بی‌خبری از همسر شهیدش گذراند و حالا یک سالی است که فرصت این را دارد که هر هفته سر مزارش برود و به جای همه این سال‌هایی که از راه دور با او حرف زده یک دل‌سیر با هم همکلام شوند.

می‌گوید که همه آن ۱۴ سال مثل برق و باد برایش گذشته است؛ ۱۴ سالی که البته خیلی آسان نبوده ولی در تمام روزهای بعد از شهادت همسرش، دلتنگ روز به روز آن سال‌هاست: «۷ سال در تبریز زندگی کردیم و ۷ سال هم در دزفول؛ بعضی وقت‌ها هم بین همدان و امیدیه و هرکجا که همسرم ماموریتی داشت، در رفت‌وآمد بودیم.» رفت‌وآمدهایی که با وجود سختی‌اش اما دلخوشی بزرگی برایش داشت: «همین که من و دختر و پسرم می‌توانستیم کنار همسرم باشیم، خوشحال بودیم؛ گاهی همین موقعیت را هم نداشتیم.» و از مهتاب و فریبرز برایمان می‌گوید که شب و روزهای زیادی را با دلتنگی پدر سر می‌کردند تا شاید بعد از یک ماه، بتوانند او ببینند.

برای سختی آماده بودم

«ارتش چرا نداره.» جمله‌ای که اساسی‌ترین رکن زندگی خانم زاهدی و شهید بیک‌محمدی بوده است؛ در واقع به قول او همین چند کلمه کافی بود که جای هیچ گله و شکایتی از شرایط زندگی برایش باقی نماند: «در همان روزهای آشنایی به من گفت که تو با یک ارتشی ازدواج می‌کنی و نباید این حرف‌ها که چرا نیستی؟ چرا اینجا؟ چرا این وضعیت؟ در زندگی‌مان وجود داشته باشد.» و او هم قبول کرده بود؛ برای همین هم اگر یک‌ماه و دوماه مدام هم او را نمی‌دید، گله‌ای نمی‌کرد: «البته گاهی فراموش می‌کردم و پشت‌تلفن می‌گفتم بچه‌ها خیلی بی‌قرارت هستند؛ نمی‌خواهی چند روزی بیایی و بعد بروی؟» و دوباره همان جمله را جواب می‌گرفت که یادت نیست روزهای اول چه قراری با هم گذاشتیم؟ اما با این همه هیچ‌وقت از تصمیمی که درباره ازدواج با بیرجند بیک‌محمدی گرفته بود، پشیمان نشد: «درست است که شرایط سخت و قوانینی محدودکننده در زندگی‌مان وجود داشت اما با این حال، چیزی از خانواده دوستی بیرجند کم نمی‌کرد.» آنقدر که امروز و بعد از گذشت ۴۷ سال از روزی که همسرش را دیده، معتقد است که مردی نمونه‌تر از او سراغ ندارد: «بودن‌هایش کم بود ولی جبران همه نبودن‌هایش را می‌کرد؛ حتی از راه‌دور هم هوایمان را داشت و هرکاری می‌کرد تا خیالش راحت شود که اگر نیست، ما کم‌وکسری نداریم.» خانم زاهدی می‌گوید اصلا همین ویژگی‌های منحصربه‌فردش بود که مرا به ازدواج با او ترغیب کرد.: «در روزهای آشنایی‌مان می‌دیدم که همه کارهایش سر جای خودش بود و به وظایفش به‌درستی عمل می‌کرد؛ اتفاقی که خدا را شکر در زندگی مشترک‌مان هم ادامه داشت و مرا به یقین رساند که اشتباه نکرده‌ام.» او تعریف می‌کند که همسرش در ماموریت بود که حال مادر همسرش بد می‌شود؛ آنقدر که برخی معتقد بودند که اگر هنوز نفس می‌کشد و چشمانش باز است، برای دیدن پسرش است: «به او تلفن زدیم که بیا و مادرت را ببین اما در شرایطی بود که نمی‌توانست آنجا را ترک کند. عاشق مادرش بود اما در جواب‌مان گفت که نمی‌دانید اینجا هر روز چند جوان جلوی چشمان‌مان از دست می‌روند؛ من نمی‌توانم اینجا را رها کنم.» می‌گوید هضم چنین جملاتی در آن موقعیت برایم سخت بود اما مطمئن بودم که از تعهدش نشات می‌گیرد: «آخر هم مادرش، بیرجند را ندیده از دنیا رفت.»

خلبانی خانوادگی

انگار که خلبانی و علاقه به هواپیما، یک رسم خانوادگی در خانواده بیک‌محمدی بوده است؛ این را وقتی فهمیدیم که خانم زاهدی از سه برادری می‌گوید که دستی در این حرفه داشتند: «خانواده‌اش تعریف می‌کردند که از همان روزهای نوجوانی، شوق به پرواز و هواپیما در وجود بیرجند بوده است؛ شوقی که البته در بین هر سه برادر فراگیر بود و باعث شد همه آنها دوره ببینند و وارد این عرصه شوند.» حرفه‌ای که از همان روزهای اول به خطراتش آگاه بود: «بالاخره پرواز خطر دارد اما زمانی که جنگ شد، حرف شهادت به میان آمد. خودش برای این اتفاق آماده بود؛ آنقدر که از همان روزهای اول جنگ هر از گاهی این تلنگر را به من می‌زد که آمادگی شهادتش را داشته باشم اما من نمی‌خواستم خیلی به آن فکر کنم.» دوباره همان جمله تکراری را یادآوری می‌کرد: «می‌گفتم اگر شهید شوی، من و بچه‌ها چه می‌شویم؟ که دوباره یادم می‌انداخت که شغلش چرا و چطور و اما و اگر ندارد.»

برای همین هم خانم زاهدی اما و اگرهایش را آن موقع ادامه نداد اما دیگر نگذاشت این موقعیت درباره پسرش تکرار شود: «انگار علاقه به پرواز و هواپیما قرار نیست در خانواده ما تمام شود؛ برای همین پسرم هم به دنبال خلبانی رفت و اتفاقا قبول هم شد اما راستش را بخواهید من نمی‌توانستم بپذیرم که او هم در این راه پرخطر قدم بردارد.» و اصرارها و مخالفت‌های خانم زاهدی سرانجام سبب شد پسرش تصمیم دیگری بگیرد.

این روز پدر متفاوت

بیرجند بیک‌محمدی، خلبان هواپیمای F5 بوده و سال ۶۷ در چار حادثه می‌شود و در باتلاقی سقوط می‌کند: «از گوشه و کنار شنیده بودیم که بعد از این اتفاق، عراقی‌ها به آنجا می‌روند؛ برای همین تا سال‌ها، احتمال می‌دادیم که شاید زنده باشد.» اما این‌طور نبود؛ شهادتش ثابت شد اما پیکرش تا سال‌ها پیدا نشد تا روز پدر سال گذشته. سال گذشته همین روزها بود که تلفن خانه به صدا درمی‌آید و قرار و مداری برای برگزاری مراسم روز پدر در خانه شهید بیک‌محمدی گذاشته شد: «اولش تعجب کردم؛ مراسم روز پدر؟ باز اگر روز مادر بود آنقدر تعجب نمی‌کردم.» همسر شهید بیک‌محمدی می‌گوید تعجبم وقتی بیشتر شد که دیدم دقایق ابتدایی این مراسم با تشریفات و دوربین‌های فیلمبرداری و عکاسی همراه است: «بالاخره فهمیدیم که پیکر همسرم را بعد از ۳۲ سال در همان باتلاق که حالا خشک شده بود، پیدا کرده‌اند.» همراه پیکر او، لباس پروازش، دستکش‌ها، چتر و حتی شانه سرش، سالم مانده بود که به خانواده شهید تحویل داده شد: «راستش را بخواهید، این اتفاق دوباره خاطرات آن سال‌ها را برای من و دختر و پسرم تداعی کرد اما خوبی‌اش این است که دیگر می‌توانیم به نزدیک‌ترین فاصله با او برویم و همکلام شویم.» اما انگار این روزها، شهید جور دیگری به همسر و فرزندانش نگاه می‌کند: «باورتان می‌شود که در این یک سال، یک بار هم نشده که بر سر مزارش در بهشت زهرا برویم و چیزی بخواهیم و همان نشود؟ اصلا محال است که چنین نشود. انگار صدایمان را بهتر می‌شنود.» خدا را برایمان شاهد می‌گیرد همین حضور نصفه‌ونیمه‌اش هم دلگرمی خانواده بیک‌محمدی را بیشتر از هر وقت دیگری کرده است.

علامت مانده بر کابینت

زندگی+

آخرین دیدارشان، هماهنگی برای قراری بود که البته هیچ‌وقت به سرانجام نرسید: «یک کار بانکی داشتیم که گفت نرو و صبر کن شنبه که آمدم با هم برویم.» چهارشنبه بود که به امیدیه رفت و قرار بود دو روزه برگردد: «یک علامت بزرگ هم روی یکی از کابینت‌های فلزی آشپزخانه زد که یادمان نرود شنبه سراغش برویم اما دیگر برنگشت.» حالا آن علامت، سال‌هاست دست‌نخورده روی در آن کابینت حک شده؛ آخرین نشانی که از بیرجند بیک‌محمدی مانده است.

اما چه کسی می‌تواند از حال و روز همسر شهید در روزهای بعد از شهادت و فرزندان کوچکش بگوید و بنویسد؟ «روزهای سختی را گذراندم؛ دخترم کلاس پنجم و پسرم کلاس اول بود که پدرشان شهید شد و مدیریت‌کردن آنها به تنهایی برایم دشوار بود اما خودش خیلی در این مسیر کمکم کرد.» این را می‌گوید و برایمان تعریف می‌کند که وقت سختی و تنهایی، بیرجند بیک‌محمدی هوایش را داشته است؛ حتی از دورترین فاصله: «پسرم احساس دلتنگی زیادی به پدرش داشت؛ حتی با وجود اینکه سعی کردم جای خالی پدر را برایش جبران کنم اما متوجه هستم که همین حالا هم و در حالی که خودش هم پدر شده، اثرات نبود پدر در وجود او دیده می‌شود و در همه حال پدرش هوایش را دارد؛ این را خودش می‌گوید.» اتفاقی که البته تنها منحصر به پسر خانواده نبوده و پدر بارها در خواب و خیال به دیدار همسر و دخترش هم آمده است: «روزهایی که خوابش را می‌بینم، زندگی برایم شکل دیگری دارد؛ انگار دیداری تازه کرده و جانی دوباره گرفته‌ام.»

درنگ

نخبگان هوایی کشور

چه کسی می‌تواند آن‌طور که شایسته است از نقش خلبان‌ها در روزهای پرالتهاب جنگ بگوید؟ جنگی که نیروی هوایی ارتش در همان اولین روزهای آن به‌عنوان یک نیروی واکنش سریع وارد عمل شد و کنترل بخشی از آن را به‌دست گرفت. اغراق نیست که بگوییم اگر خلبانان نیروی هوایی و پشتیبانی‌های آنها نبود، شاید بسیاری از عملیات دریایی و زمینی به پیروزی و سرانجام خوش نمی‌رسید.

نیروی هوایی ارتش در بسیاری از عملیات مهم دوران دفاع‌مقدس مانند حمله به الولید یا اچ۳، حمله به اوسیراک، کمان۹۹، بمباران شهر کوت و بسیاری دیگر از عملیات نقش مهمی در پیشبرد جنگ به نفع ایران داشت؛ عملیاتی که البته شهدای بسیاری هم به کشور تقدیم کرد. ضمن اینکه نخبگان نیروی هوایی ارتش توانستند عملیات بسیاری را علیه دشمن بعثی طراحی و اجرا کنند که پیش از آن، شبیه‌اش را در دنیا ندیده بودیم.

یکی از این خلبان‌های نخبه و نابغه، شهید فریدون ذوالفقاری بود که بارها توانست با انجام پروازهای خطرناک به عمق خاک دشمن نفوذ کند و از کلیدی‌ترین مواضع دشمن مانند پالایشگاه‌ها، پل‌ها و سایت‌های پدافندی عکس هوایی بگیرد و به روند جنگ به نفع ایران کمک کند.



شهید سرلشکر خلبان فریدون ذوالفقاری

امیرسرتیپ خلبان محمود اسکندری هم یکی دیگر از این نخبه‌هاست که به اعتقاد بسیاری از کارشناسان نظامی جهان، یکی از موفق‌ترین و بهترین خلبانان جنگنده فانتوم است؛ خلبانی که نقش موثری در انهدام پل‌اروند، اچ۳، حمله به بغداد پیش از اجلاس سران عدم‌تعهد، بمباران پالایشگاه کرکوک و بمباران ایستگاه رادارای تموز داشت.

اما در این میان رکورد پرواز با هواپیماهای F۴، F۵، میگ۲۹، سوخو۲۴ و P۳F نیز در دست امیر سرلشکر خلبان شهید علیرضا یاسینی است که شاید کمتر خلبانی چنین رکوردی داشته باشد؛ البته رکوردزدن در دوران جنگ یکی از توانایی‌های خلبانان بوده است؛ آنقدر که امیر سرتیپ خلبان منوچهر محققی هم یکی دیگر از این رکورداران پرواز در دوران دفاع‌مقدس است و ۱۸۲ بار وارد خاک دشمن بعثی شد و مواضع آنها را بمباران کرد.

نیروی هوایی از این نوع خلبانان نخبه همچون شهید عباس بابایی، علی‌اکبر شیرودی، عباس دوران و... کم نداشته؛ کسانی که سال‌هاست به سبب اعتقاد، تعهد و توانایی‌شان، افتخاری بزرگ برای کشور محسوب می‌شوند.

حق با شماست

info@jamejamOnline.ir

روابط عمومی: ۲۳۰۰۴۴۴۴

#اجاره-خانه
شهروندی از تهران:
کافی است مسؤولان نگاهی به سایت‌های اجاره مسکن بزنند تا از وضعیت مسکن باخبر شوند؛ درخواست این اجاره‌های سنگین بر چه مبنایی است؟ مگر یک شهروند چقدر می‌تواند درآمد داشته باشد که به‌طور مثال ماهی ۱۵ میلیون تومان اجاره دهد؟ رسیدگی به وضعیت اجاره خانه، باید در راس اولویت‌ها قرار بگیرد. نباید فراموش کرد که مستأجران با مشکلات زیادی روبه‌رو هستند به همین دلیل مدیران دولتی برای حمایت از آنها باید راهکار مناسبی را اجرا کنند.

#گرانی-مسکن
شمشکی از تهران:
افزایش وام مسکن ملی به ۴۰۰ میلیون تومان باعث گران شدن خانه و افزایش اجاره مسکن شده است و این موضوع به‌سادگی نشان می‌دهد که عامل اصلی گرانی فقط دولت است.

#کالا-تورم
داورپناه از مشهد:
دریافت حداقل سه بار ارزش افزوده برای یک کالا از تولیدکننده، توزیع‌کننده و مصرف‌کننده، باعث تورم حداقل ۳۰ درصدی شده است. این‌طور که به‌نظر می‌رسد نباید برای پیداکردن عامل گرانی مشکلی وجود داشته باشد.

#ورودی-نمایشگاه
هادوی از تهران:
ورود خودروها فقط از یک ورودی به نمایشگاه بین‌المللی، آن هم در زمان‌هایی که این مجموعه به‌طور مداوم فعال است، باعث ترافیک سنگین در خیابان‌های مجاور می‌شود. بهتر است فکری به حال آن کنیم.

#نمایشگاه-هزینه
نادری از تهران:
مدتی قبل که نمایشگاه صنایع‌دستی و گردشگری در تهران برگزار شد و ورودی هر نفر ۲۰ هزار تومان بود. سؤال من این است که چرا باید این مبلغ از بازدیدکنندگان گرفته شود؟

#آسفالت-روکش
عامری از تهران:
آسفالت بزرگراه امام علی (ع)، حدفاصل بعد از خیابان مدنی تا قبل از رسالت شرق، خراب است و نیاز به روکش مجدد دارد. درخواست رسیدگی به این موضوع را دارم.

#منابع-طبیعی
شهروندی از قم:
سوءمدیریت در اداره منابع طبیعی استان قم صدمه و لطمه‌های بی‌شماری به کشاورزان این استان وارد کرده است. مسؤولان اداره منابع طبیعی کشور رسیدگی کنند.